

# بگذار لحظه ای با خاطرات ام خوش باشم

بازی بزرگان - ۳: خسرو شکیبایی در "هامون" ساخته داریوش مهرجویی

چاپ شده در: روزنامه آسیا

زمان انتشار: آبان ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتیم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

\*

\*

حالا دیگر سال هاست از هامون (داریوش مهرجویی، ۱۳۶۹) به عنوان یک فیلم « کلاسیک شده » یاد می کنیم؛ و این همان اصطلاحی است که در تعبیر تخصصی سینمایی، **Cult Movie** گفته می شود. یعنی فیلمی که چه دوست اش داشته باشیم و چه نه، اهمیت و جایگاهی عجیب و انکارنشدنی پیدا کرده، بسیاری از علاقه مندان اش داستان و لحظه ها و دیالوگ هایش را از بر هستند و بیش از آن که یک « فیلم » باشد، به بخشی از فرهنگ عمومی جامعه و همچنین به جلوه عینی تعبیر « یک دنیا خاطره » تبدیل شده است. البته اینها که گفتم، تعریف تظری دقیقی برای **Cult Movie** نیست؛ ولی در حد این یادداشت، کفایت می کند!

شاید در سینمای بعد از انقلاب ایران، فیلم های دیگری هم به این جایگاه رسیده باشند (یک نمونه اش، مادر مرحوم علی حاتمی). اما نکته خاصی در مورد هامون وجود دارد و آن، این است که بازی خسرو شکیبایی به نقش حمید هامون، مثل عناصر داستانی و دیالوگ ها و ساختار، جزو ویژگی های مؤثر در

کلاسیک شدن فیلم است. همه آنهایی که فیلم را خاطره انگیز می دانند، حتماً از نگاه های سرشار از احساس، تند حرف زدن، به تته پته افتادن های عمدی، حرکات دست و ریختن موهای شکیبایی توی پیشانی اش، کلی نکته و خاطره دارند که بازگو کنند.

برای من هم همین طور است؛ هم خود هامون و هم بازی شکیبایی. ولی حال و اینجا می خواهم شما را در یاد آن یک لحظه خیلی کوتاه اما به نظرم کلیدی شریک کنم که مهشید (بیتا فرهی) دارد در مطب دکتر سماواتی (مرحوم جلال مقدم) برای روانپزشک اش تعریف می کند که چطور با هامون آشنا شد و چطور از او و افکار و «خل بازی ها»ی خاصی که داشت، خوش اش آمد؛ و ما درست در همین لحظات، صدای مهشید را می شنویم و تصویر هامون را می بینیم که یکهو لبخند خل واری به لب می آورد و از یادآوری خاطرات آن زمان اوایل عشق و عاشقی با همسر آینده اش، لحظه ای «خرکیف» می شود! در ادامه، صحنه کات می شود به فلاش بک هایی از دوران آشنایی حمید و مهشید و مسیر منتهی به ازدواج و اولین جدل ها. اما تأثیر همه این دقایق، به همان یک لحظه لبخند و نوع بازی شکیبایی و حالت نگاه و میمیک و خنده اش وابسته است. با این که هامون در آن صحنه، از رفتن مهشید پیش دکتر سماواتی دل خوشی ندارد و اغلب حرف هایی را که زن دارد درباره خودش و هامون و نقاشی و مطالعه و عشق و رابطه شان می زند، مهمل و مزخرف می داند، در آن لحظه بدون فکرکردن به هیچ کدام از این دلزدگی ها، خیلی «رها» و راحت، لبخند می زند. در تنهایی دزدکی پشت در/پنجره پستی اتاق دکتر، هیچ کس نیست که حمید هامون احیاناً بنخواهد اشتیاق اش نسبت به خاطره خوش آن روزهای اول آشنایی را از او پنهان کند و طبق قواعد بازی زناشویی، حالا که میانه اش با زن اش شکرآب است، از سرخوشی کردن درباره گذشته ارتباط شان خودداری کند. حالت ناگهانی غرق شدن هامون در آن خاطرات قدیمی در این صحنه، با نوع باز شدن ناگهانی نیش اش و خیره شدن به یک نقطه در آن ایوان/بالکن و شکل نگاه شکیبایی که دقیقاً از نوستالژیک

شدن هامون خبر می دهد، همه در ساختن این «خلوت» بی رو در بایستی قهرمان آشفته حال مهرجویی اثر دارند ؛ و همین طور در ماندگار شدن خاطره این لحظه از نقش آفرینی بدعت گذار شکیبایی در تاریخ سینمای ایران ، که دیگر برای همه مان نوستالژیک شده است.